

تأثیر یهودیت بر اسلام

بخش ۱

پیش از هجرت محمد به مدینه، سه قبیله قدرتمند به نامهای بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی نظیر، در اطراف مدینه زندگی می کردند. وقتی که یهودیان، پیامبری محمد را به رسمیت نشناختند، او به سختی با آنها جنگید و با بی رحمی هر چه تمام تر با آنها رفتار کرد. آنها را یا از دم تیغ شمشیر گذراند یا اینکه از دیارشان بیرون راند، یا به اسارت گرفت.

اگر چه یهودیان عربستان مردم نادانی بودند؛ اما کتابهای خود نظیر تورات، زبور و غیره را خوب نگهداری کرده بودند. به آنها و مسیحیها، اهل کتاب می گفتند. اگر چه آنها به زبان عبری آشنا نبودند یا آشنائی آنها اندک بود؛ اما با داستانهای احمقانه ای که در تلمود بود و سینه به سینه از پدرانشان به آنها رسیده بود، آشنا بودند. آنها این کتابها را مقدس می شمردند. عربهای دوران جاهلیت به یهودیان همسایه خویش احترام می گذاشتند و آنها را از نسل ابراهیم و مالک کلام خدا می دانستند.

وقتی که محمد می خواست مردم را از بت پرستی باز دارد و آنها را به سوی کیش ابراهیم بکشاند، سعی کرد با دقت سنتها و آموزشهای یهودیان را فراگیرد. با مقایسه قرآن و سنت و داستانهای یهودیت، به تشابه قرآن و یهودیت پی می بریم. آنچه در پاراگراف پائین می آید، تأثیر یهودیان بر اسلام را نشان می دهد.

با مردم اهل کتاب مجادله نکن. به آنها بگو که به آنچه بر آنها آشکار شده است، ایمان دارم. بگو که خدای ما و شما یکی است. ما تسلیم اویم و دوباره می می گوید: بگو ما به الله و آنچه بر یعقوب، ابراهیم، و اسحاق و اسمانیل نازل کرده است، و آنچه بر آنچه بر موسی و پیامبران، از طرف خدا نازل شده است، ایمان داریم. فرقی بین آنها نیست و ما تسلیم اویم. در این دوره محمد اورشلیم را قبله مسلمین قرار داده بود. همانطور که می دانیم اورشلیم قبله یهودیان است.

ممکن است بعضی اعتراض کنند و بگویند که محمد سواد نداشته است و طبیعتاً خواندن نمی دانسته است. چگونه ممکن است، همه این دانشها را از یهودیان کسب کرده باشد؟

حتی اگر موضوع بی سوادی محمد راست باشد، او می توانست داستانهای و سنتهای یهودیان را از دوستان خود نظیر ورقه یا عبدالله یا دوستان یهودیش یاد بگیرد.

اگر چه اینها آگاهی کاملی نسبت به کتاب عهد عتیق نداشتند، اما با داستانهای احمقانه ای که در میان یهودیان رایج بود، آشنا بودند. اگر چه آنچه قرآن در مورد ابراهیم و دیگران می گوید در تورات وجود دارد، اما محمد این داستانهای را بیشتر از منابع سنتی یهودیان گرفته است. ما در اینجا برای اینکه ادعای خود را ثابت کنیم چند نمونه را ذکر می کنیم.

یاد آوری:

- ۱- آنچه در اینجا آورده می شود، گفته ابو فداست که از قول ابو عیسی المغربی نقل کرده است.
- ۲- بعضی کلمه امی را بیسواد معنی کرده اند. لازم به ذکر است که امی معانی دیگری دارد. برای مثال به مردم اطراف مکه امی می گفتند. یا کسی که از امت عرب باشد و عجم و غیره نباشد یا دین یهودیت یا مسیحیت را برنگزیده باشد، امی می گفتند.

داستان هاییل و قاییل:

در سوره ۵ آیه ۲۶ الی ۳۲ می خوانیم که:

حکایت پسران آدم را بر آنها بخوان که هر دو به قصد تقرب الله قربانی جستند. از یکی پذیرفته شد و از آن دیگری پذیرفته نشد.. گفت من تو را البته خواهم کشت. گفت که خدا قربانی متقیان را خواهد پذیرفت. اگر تو به کشتن من دست بر آوری، من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد. که من از خدای جهانیان می ترسم. من می خواهم که گناه کشتن من و گناه مخالفت تو هر دو به تو باز گردد. تو اهل جهنم شدی و آتش جزای ستمکاران است. آنگاه پس از این گفتگو هوای نفس او را بر کشتن برادرش ترغیب نمود تا او را به قتل رساند. بدین سبب از زیانکاران دو عالم گردید. آنگاه کلاغی را برانگیخت که زمین را به چنگال گود کند. تا به او بنماید که چگونه بدن برادر خود را زیر خاک پنهان سازد. با خود گفت: ای وای بر من آیا من از آن عاجز ترم که مانند این کلاغ باشم تا جسد برادر را در زیر خاک پنهان سازم و از این کار سخت پشیمان شد. بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه ای بر روی زمین کند، به قتل برساند، مثل آن باشد که همه مردم را کشته و هر که نفسی را حیات بخشد، مثل این است که همه مردم را حیات بخشیده است.

آنچه در مورد داستان هابیل و قابیل در قرآن ذکر شده است، یهودیان آن را به صورتهای مختلفی برای ما بازگو کرده اند. بنابر گفته آنها و قتی که قابیل گفت: هیچ پاداشی برای پاکدامنی و هیچ جزایی برای گناه نیست، خلاف آن بر سر هابیل آمد و با سنگی به دست برادرش کشته شد.

در کتاب پریک رابی الیزر به منبعی برخورد کردیم: در ارتباط با دفن جسد هابیل در کتاب یهودیان تفاوت عمده ای با آنچه در قرآن آمده است، نمی بینیم. به جز اینکه کلاغ دفن جسد را به آدم یاد داد، نه به قابیل. در آنجا می خوانیم که آدم و حوا بالای سر جسد نشسته بودند و گریه می کردند. نمی دانستند چکار کنند. زیرا آنها هیچ آگاهی در مورد دفن مرده نداشتند. کلاغی آمد و کلاغ مرده دیگری را در جلو چشم آدم و حوا با کندن زمین دفن کرد. اگر به آخر آیه سوره ۵ که در اینجا ذکر کردیم توجه کنید، به چگونگی اتصال این دو پی می برید. در ادامه نقل این داستان در سفر پیدایش یهودیان چنین آمده است: خون برادرت از درون زمین فریاد می زند. مفسران یهودی در تفسیر این آیه چنین می گویند. خدا در اینجا به قارون نمی گوید که صدای برادرت از درون زمین می آید. بلکه به او می گوید، صدای خون برادرت از درون زمین می آید. این به مفهوم این است که نه تنها خون او بلکه نسل او نیز از درون زمین فریاد می زند. چونکه آدم تنها بود، کشتن هابیل به معنی کشته شدن یک دنیا بود. کسی که یک بنی اسرائیلی را نجات دهد، گویی که همه دنیا را نجات داده است. اگر گفته قرآن را با گفته مفسران قدیم یهود مقایسه کنیم، می بینیم که هر دو یک چیز گفته اند. اما می بینیم که تنها بخشی از داستان در قرآن آمده است و بخش دیگر حذف شده است. پیوند بین این دو توسط همان بخش حذف شده برقرار می شود که بدون آن، این دو بخش غامض و پیچیده می شوند.

نجات ابراهیم از آتش نمرود

داستان ابراهیم در سوره های مختلفی از قرآن به صورت پراکنده نوشته شده است. هر کسی این داستان را ابتدا در قرآن و کتابهای سنت بخواند و سپس آن را با همین داستان در کتاب میدارش که یکی از کتابهای قدیمی یهودیان است، مقایسه کند، به شباهت بین این دو داستان پی خواهد برد.

در ابتدا این داستان را از قول قرآن و کتابهای مسلمانان نقل می کنیم و سپس آن را با کتابهای داستانی یهودیان مقایسه می کنیم. ابو فدا این داستان را اینگونه تعریف می کند.

آزر پدر ابراهیم یک بت ساز بود. او بتها را به پسرش می داد تا برایش بفروشد. ابراهیم همیشه با ناراحتی می گفت: چه کسی این بتها را که نه سودی و نه زینتی دارند، می خرد. سپس وقتی که که که الله او را به هدایت قوم خویش بر انگیخت، پدرش دعوت او را نپذیرفت. مردم هم دعوت او را نپذیرفتند. تا اینکه موضوع این دعوت همه جا پخش شد و به گوش نمرود رسید. نمرود پادشاه کشوری بود که ابراهیم در آنجا زندگی می کرد. او ابراهیم را در آتش افکند، اما آتش بر او سرد شد. بر این اساس، مردم به او ایمان آوردند.

در عریش المجالیس می خوانیم که: شبی ابراهیم از منزلگاه خود بیرون آمد و پیش از اینکه ماه بر آید، ستاره ای در آسمان دید. گفت این خدای من است. وقتی که ستاره غروب کرد؛ گفت: اگر الله مرا هدایت نکند از گمراهان خواهم شد. وقتی که در هنگام طلوع، خورشید را دید گفت این خدای من است و از همه چیز برتر است. وقتی که خورشید غروب کرد او رو به قوم خویش کرد و گفت: من آشکارا از آنچه شریک خدا می کنید، بیزارم. خدای من کسی است که زمین و آسمان را خلق کرد. خدای من خدای یگانه است. من بت پرست نیستم.

آنها می گویند که پدر ابراهیم بتهاش را به ابراهیم می داد تا برایش بفروشد. ابراهیم به او می گفت: اینها هیچ ضرر و سودی برای خریداران ندارند. بنابراین کسی آنها را از او نمی خرد. سپس وقتی که بتها فروش نمی رفت، سر آنها را می شکست و آنها را در آب رودخانه می انداخت و می گفت: بیاشامید ای بیچاره ها. او این کار را به خاطر جلب توجه کفار می کرد. همینکه کفار به او اعتراض می کردند، او می گفت: آیا شما با من از خدا حرف می زنید؟ خدایی که آشکارا مرا هدایت کرده است؟... این است حجتی که ابراهیم را بر قومش دادیم. ما مقام هر که را بخواهیم رفیع می گردانیم. که خدا به صلاح عالمیان بصیر و داناست. (سوره ۸۲: ۵)

این داستان در سوره ۱۹ آیه ۴۱ چنین آمده است:

ای پدر چرا بتی را که چشم و گوش ندارد و هیچ حاجتی از تو روا نمی کند، می پرستی؟... بقیه داستان به همین منوال ادامه پیدا می کند. اما پدرش از قبول دعوت او خودداری می کند. سپس ابراهیم رو به سوی قوم خویش می کند و با صدای رسا می گوید: من از آنچه شما می پرستید رها شده ام. سپس ایمانش را بر قوم خویش آشکار کرد. او رو به مردم کرد و گفت: به چه می اندیشید؟ من به جز خدای جهانیان با آنچه شما و پدرانتان می پرستید، دشمن هستم. (سوره ۲۶ آیه ۷۷-۷۵)

آنها پرسیدند تو چه کسی را می پرستی؟ آیا منظور تو نمرود است؟ پاسخ داد: نه خدای من کسی است که مرا خلق کرد و سپس هدایتم فرمود. این موضوع در میان مردم پخش شد. تا اینکه به گوش حاکم وقت، نمرود رسید. نمرود به او گفت: آیا درست است که تو گفته ای که پیامبر خدایی و از طرف او فرستاده شده ای؟ آیا تو از خدای قادر برای مردمی که به او باور ندارند، سخن گفته ای؟ او کیست؟ ابراهیم پاسخ داد. خدای من کسی است که میمیراند و زنده می کند (سوره ۲ آیه ۲۶۰) نمرود گفت: من نیز میمیرانم و زنده می کنم. ابراهیم پاسخ داد چگونه تو کسی را زندگی می دهی؟ نمرود گفت: از دو نفری که مستحق مرگ هستند، یکی را می بخشم و دیگری را می کشم. بنا براین به یکی حیات می دهم و به دیگری ممات. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از شرق می آورد. تو اگر می توانی خورشید را از غرب بیاور (سوره ۲۶۰: ۲) نمرود مبهوت شد و نتوانست پاسخی بدهد. مردم به بیرون از شهر رفتند تا مراسم عید را جشن بگیرند. ابراهیم از فرصت استفاده کرد و همه بتها را به جر بت بزرگ شکست. آنگاه تبر را برگردن بت بزرگ انداخت. وقتی که مردم از جشن برگشتند و به خانه بتها رسیدند و آن بتها را در آن وضعیت دیدند، با خود گفتند، چه کسی بتها را به این روز انداخته است؟ یکی از آنها گفت: شخصی به نام ابراهیم همواره از این بتها بد می گفت. احتمالاً این کار اوست. این داستان به گوش نمرود رسید و گفت: او را به حضور مردم آورید. شاید کسانی باشند که بر علیه او گواهی دهند. آنها نمی خواستند بدون مدرک او را دستگیر کنند. او را گرفتند و به پیش نمرود بردند. ابراهیم گفت: من این کار را نکرده ام. شاید بت بزرگ این کار را کرده باشد. او چون از همه بزرگتر بود، از اینکه بتهای کوچک را عبادت می کردید عصبانی بود. بنابراین بقیه بتها را با تبر شکست. اگر او می تواند صحبت کند، از او پرسش کنید. پیامبر گفت که ابراهیم سه بار به خاطر خدا دروغ گفت. یک بار زمانی که گفت مریض است. بار دوم زمانی که گفت بتها را نشکسته و بت بزرگ شکسته است و بار سوم زمانی که به پادشاه گفت سارا خواهر من است.

وقتی که ابراهیم به مردم گفت اگر بتها می توانند صحبت کنند، از آنها بپرسید؛ مردم به او گفتند که تو به خوبی می دانی که آنها نمی توانند جواب بدهند. سپس ابراهیم به آنها گفت: ننگ بر شما که به جای خدا چیزی را می پرستید که نه می تواند سودی برساند و نه ضرری. وقتی که مردم از عهده جواب بر نیامدند، یکی از آنها گفت: ابراهیم را بگیرید و در آتش بیاندازید. شعیب ابن جبلی می گوید که اسم او دانیون بود و خدا زمین را شکافت و زمین او را بلعید. سپس نمرود و مردم جمع شدند تا ابراهیم را در آتش بسوزانند. آنها در اطراف او چیزی شبیه به آغل گوسفندان فراهم کردند. اینها سخنان خداوند هستند. مردم گفتند در اطراف او ساختمانی درست کنید. سپس چوبهای سخت در اطراف او گرد آورند و سپس مواد آتشزا بر روی چوبها ریختند. نویسنده ای که گفتارش را در اینجا ذکر می کنیم چگونگی در آتش افکنده شدن ابراهیم و به سلامت بیرون آمدن او از این آتش را نقل می کند. در کتابهای سنتی نقل می کنند که ابراهیم به خاطر بر زبان راندن جمله ی "خدا مرا کفایت می کند"؛ از آتش در امان شد. خدا به آتش گفت: ای آتش بر ابراهیم سرد شو!

حال به مقایسه این افسانه با افسانه یهودیان می پردازیم:

ترا یک بت ساز بود. زمانی برای فروش بتهایش ابراهیم را به جای خود می فرستد. شخصی برای خرید بت می آید. ابراهیم از او می پرسد: چند ساله ای؟ آن مرد جواب می دهد: ۵۰ یا ۶۰ سال. ابراهیم گفت: وای بر تو که ۶۰ سال سن داری و می خواهی برای خود خدایی بخری که چند روز بیشتر از عمرش نگذشته است. آن مرد شرمند شد و رفت. روز دیگر زنی پیش ابراهیم آمد و یک بشقاب آورد و به او داد و گفت: این بشقاب آرد را جلوی خدایان بگذار. ابراهیم با یک چوب همه بتها را شکست. به جز بت بزرگ. وقتی پدرش آمد پرسید چه کسی بتها را شکسته است؟ ابراهیم گفت: زنی مقداری آرد آورد و گفت آن را جلوی بتها بگذار. ناگهان یکی از آنها گفت: من اول باید آرد را بخورم. دیگری گفت من باید اول بخورم. بینشان دعوا در گرفت. سپس بت بزرگ چوبی برداشت و بقیه بتها را شکست. پدرش گفت: چه می گویی؟ آیا اینها می فهمند؟ ابراهیم گفت: آیا گوشهای تو آنچه لبانت می گویند، می شنوند؟ سپس ترا ابراهیم را گرفت و به پیش نمرود برد. نمرود گفت: بیا آتش را بپرستیم. ابراهیم گفت: چرا آب را نپرستیم که آتش را خاموش می کند؟ نمرود گفت بیا آب را بپرستیم. ابراهیم گفت چرا ابر را نپرستیم که باران را فرو می ریزد؟ نمرود گفت: بگذار ابر را بپرستیم. ابراهیم گفت ک چرا باد را نپرستیم که ابر را با خود می برد؟ نمرود گفت بیا باد را بپرستیم. ابراهیم گفت چرا انسان را نپرستیم که در برابر باد مقاومت می کند؟ نمرود گفت من چیزی به جز آتش نمی پرستم و تو را در آتش می افکنم. بگذار آن خدایی که می پرستی بیاید و تو را از آتش نجات دهد. ابراهیم به وسط شعله های آتش رفت و آتش بر او سرد شد.

با مقایسه این دو داستان به خوبی روشن می شود که افسانه محمد برگرفته از داستان یهودیان است. اما بوسیله ذهنیت شاعرانه محمد بسط یافته است. اما آنچه می بینیم داستانی نیست که خود محمد آن را خوانده باشد. بلکه این داستان بازگویی داستانی است که از زبان یهودیان به صورت شفاهی شنیده است. آنچه راوی داستان در ذهن خود داشته است، نه تنها از بسط این داستان آشکار است، بلکه از تکرار زیاد این داستان در آیه های قرآنی نیز هویداست. از اینکه محمد این داستان را در هیچ کجای قرآن به طور کامل بیان نکرده است، روشن می شود که مردم با این افسانه آشنا بوده اند. از سخنان او در قرآن به خوبی پیداست که پیروان او این داستان را باور داشته اند. احتمالاً این داستانها در عربستان رایج بوده اند. همانطور که داستانهای دیگری در مورد ابراهیم در آنجا رایج بود. نقل این داستان از کتب یهودیان به این معنی نیست که بخوایم بگوئیم محمد این داستان را از یهودیان دزدیده است. بلکه قصدمان این است که بگوئیم این داستان با جزئیات آن در بین یهودیان زمان محمد رایج بوده است و این داستان و

داستانهای شبیه به آن منابعی هستند که عربها دانش خود را از آن گرفته اند. احتمالاً محمد با مشورت با بعضی از یهودیان قسمتهایی از این داستان را حذف کرده بود.

به هر حال، مشاهده می کنیم که در قرآن نام پدر ابراهیم آزر است. در حالیکه در کتاب یهودیان نام پدر ابراهیم ترا می باشد. یهودیان شرقی گاهی او را زارا می خوانند که ممکن است شکل عربی آن از بین رفته باشد. احتمالاً محمد این واژه را در سوریه شنیده است. این لغت در فارسی قدیم ادھر بود که در فارسی جدید به آذر به معنی آتش تبدیل شد. شاید نامیدن پدر ابراهیم به اسم آذر که یکی از ایزدان دین زرتشت است، تلاشی برای بزرگداشت ابراهیم، به واسطه همراه کردن نام پدر او با ایزد آتش باشد. شاید هم به واسطه این واژه که به معنی آتش است، مفسران یهودی داستان افتادن ابراهیم در آتش را اشتباه متوجه شده باشند. بعداً به این مورد اشاره خواهیم کرد. بررسی داستانهای از این قبیل که در بین مسلمانان بسیار رایج و مشهور است، قرآن را از یک کتاب که مدعی وحی مقدس است، به یک کتاب غیر الهی تنزل می دهد. آنها در جواب آنچه پیش کشیدیم می گویند: شباهت این داستانها دلیل بر این است که نه تنها محمد این داستانها را از یهودیان قرض نگرفته است، بلکه این داستانها توسط جبرئیل به او الهام شده است. از آنجا که یهودیان که خود را از نوادگان ابراهیم می دانند، چنین داستانهایی را که در سنت خودشان آمده است، پذیرفته اند، گواهی آنها تأکید محکمی بر آموزشهای قرآن می گذارد.

در جواب آنها می توان گفت که تنها یهودیان نادان به چنین روایتی تکیه می کنند. زیرا تنها کتبی که درباره ابراهیم در آن سخن گفته شده است، ۵ کتاب اول عهد عتیق است، که اصلاً چنین داستان بچگانه ای در آن یافت نمی شود. بر عکس آنچه از کتب عهد عتیق آشکار است این است که ابراهیم چندین نسل پیش از ابراهیم می زیست. هر چند که از نمرود نامی در قرآن برده نشده است، اما ماجرای در آتش افکندن ابراهیم هم در کتابهای سنت مسلمانان و هم در تفسیر مفسران قرآن به تفصیل آمده است. اشتباه تاریخی آنقدر بزرگ است که مثل اینکه بگوئیم اسکندر مقدونی سلطان عثمان ترک را در آتش افکنده است. به هر حال همه داستان رهایی ابراهیم از آتش در نتیجه اشتباه بزرگی است که یکی از مفسرین یهودی مرتکب شد. برای توضیح این مطلب باید به ترگوم (۵ کتب اول یهودیان) نوشته جاناتان بن عریل رجوع کنیم. نویسنده این کتاب می گوید: اور نام مکانی است که قبل از اینکه ابراهیم به کنعان برود در آنجا زندگی می کرد. در حال حاضر این مکان مغيار خوانده می شود. لغت اور یا اورو یک واژه بابلی قدیمی است که به معنی شهر است. این کلمه در نام اورشلیم نیز وجود دارد. (اورشلیم = شهر خدای صلح) اما جاناتان با این واژه بابلی آشنایی نداشت و با خود فکر کرد که این واژه هم معنی لغت عبری آر (UR) به معنی نور که در عربی به معنی آتش است، می باشد. سپس جمله را اینچنین معنی کرد. "من خدایی هستم که تو را از آتش چالدیس رهانیدم" و در تفسیر آن می گوید: وقتی که نمرود ابراهیم را در آتش افکند، خدا آتش را بر ابراهیم سرد کرد و نگذاشت که ابراهیم آسیبی ببیند. به خوبی می بینیم که همه این داستان از توضیح نادرست یک واژه بوجود آمده است که هیچ پایه ای بر حقیقت ندارد. معلوم نیست که جاناتان اولین کسی بود که این اشتباه را مرتکب شد یا خیر. ممکن است او اشتباه را از دیگران انتقال داده باشد. این که جاناتان چنین اشتباهی را مرتکب شده است، چیز عجیبی نیست. عجیب این است که کسی این اشتباه را قبول کند و ادعا کند که این کلام وحی مقدس است که از طرف خدا به او رسیده است و در قسمتهای مختلف کتابی که مدعی است جبرئیل بر او نازل کرده است، این داستان را نقل کند و پیروانش نیز این داستان را قبول داشته باشند. تطابق این داستان اشتباه در تورات و قرآن به خوبی پیامبر الهی بودن محمد را ثابت می کند.

ترجمه بخشی از فصل ۳ از کتاب THE ORIGIN AND SOURCES OF QURAN

نوشته: کلیر تیسدال

ترجمه: پارمیس سعدی

ادامه دارد

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>